

علم غیب امیرالمؤمنین علیه السلام با تأکید بر نهج البلاغه - محمد رضا شاهروdi، محمدامین تفضلی
فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه
سال یازدهم، شماره ۴۴ «ویژه حدیث»، پاییز ۱۳۹۳، ص ۳۹-۵۲

علم غیب امیرالمؤمنین علیه السلام با تأکید بر نهج البلاغه

* محمد رضا شاهروdi

** محمدامین تفضلی

چکیده: عده‌ای منکر علم غیب امیرالمؤمنین علیه السلام شده‌اند و می‌گویند: اگر حضرت علم غیب داشت خود به بیان این مطلب می‌پرداخت و این کلام هم در نهج البلاغه ذکر می‌شد. اینان بیان می‌دارند که در نهج البلاغه اشاره‌ای به علم غیب امام علیه السلام نشده است. در این مقاله به دو طریق به علم غیب امام براساس نهج البلاغه اشاره شده است: اول روایاتی که به پیشگویی حوادث تاریخی پرداخته است. دوم روایاتی که دلالت دارد امام دارای علوم پیامبر اکرم ﷺ بوده و چون بر اساس آیات قرآن، پیامبر دارای علم غیب هستند، لذا امام هم بدان آگاه است.

کلیدواژه‌ها: امیرالمؤمنین علیه السلام - علم غیب / نهج البلاغه / امامت - علم غیب.

* استادیار دانشگاه تهران.

** دانشجوی کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه مذاهب اسلامی. am.tafazoli@gmail.com

معنای علم

علم در لغت در برابر جهل به کار می‌رود و از بدیهی ترین مفاهیم است. همچنین گفته‌اند علم از ریشه عَلَمَ اخذ شده است. عَلَمَ به چیزی گویند که بر چیزی دلالت کند و آن را از غیر آن متمایز سازد. گویا علم به یک شیء سبب می‌شود تا انسان، آن را از غیر آن بازشناسد. (اوچاقی، ۱۳۸۸، ۲۸)

معنای غیب

برای دریافتمن معنای غیب به کلام علامه مجلسی مراجعه می‌کنیم. ایشان غیب را چیزی می‌داند که از انسان پنهان باشد، چه از جهت زمان مانند امور گذشته و آینده، چه از جهت مکان مانند آنچه در زمان حال است ولی در مکانی که از انسان دور است و حواس پنجگانه آن را درک نمی‌کند، یا از جهت آنکه خود به خود مخفی است مانند مطالبی که به قوه فکر و تأمل هم حاصل نمی‌گردد. متضاد غیب، شهادت است. (مجلسی، ۱۴۰۴، ۱۱۳)

در قرآن کریم، لفظ غیب بر حوادث گذشته و آینده اطلاق شده است. مثلاً پس از بیان داستان حضرت نوح می‌فرماید: «تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ» (هو: ۴۹) که از گذشته اخبار شده است. در آیه «أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتَيَنَّ مَالًا وَلَدًا أَطْلَعَ الْغَيْبَ أَمْ أَنْخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» (مریم: ۷۷ و ۷۸)، غیب به آینده اطلاق شده است. در آیه «أَرْجِعُوكُمْ إِلَى أَبِيكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ أَبَنَكَ سَرَقَ وَ مَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلِمْنَا وَ مَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ» (یوسف: ۸۱) غیب برای اموری بکار رفته که در زمان حال اتفاق افتاده است، ولی از حواس پنجگانه غایب می‌باشد. (نمایی شاهروodi، ۱۳۸۷، ۳۲)

- پیشگویی‌های امیرالمؤمنین علیهم السلام:

۱-۱- جنگ نهروان:

هنگامی که حضرت تصمیم گرفتند به جنگ با خوارج بروند، اصحاب به

ایشان عرضه داشتند که آن‌ها از پل عبور کرده‌اند، حضرت در پاسخ به‌ایشان سه پیشگویی بیان نمودند: «مَصَارِعُهُمْ دُونَ النُّطْفَةِ، وَ اللَّهِ لَا يُقْلِتُ مِنْهُمْ عَشَرَةً وَ لَا يَهْلِكُ مِنْكُمْ عَشَرَةً» (سید رضی، ۱۴۱۴:۹۳). ابتدا فرمودند که خوارج از پل عبور نکرده‌اند و بعد بیان می‌دارند که از سپاه ایشان بیش از ده نفر کشته نخواهد شد و از سپاه دشمن نیز بیش از ده نفر زنده نخواهد ماند.

تاریخ نیز بیان می‌دارد با اینکه به تواتر به حضرت خبر دادند که لشکر از نهر گذشته‌اند، حضرت آن را انکار نمودند و سر انجام همان شد که حضرت فرموده بودند و سپاه خوارج قبل از نهر، از بین رفتند. (مسعودی، ۱۴۰۹:۲، ۴۰۵:۲) و همانطور که حضرت بیان فرمودند تعداد شهدای لشکر امام علیهم السلام بیش از ده نفر نشد (ابن خلدون، ۱۴۰۸:۲، بلاذری، ۱۳۹۴:۶۴۰؛ بلطفه، ۱۳۷۳:۲؛ یعقوبی، بی‌تا، ۱۹۲:۲) و از خوارج بیش از ده نفر زنده نماندند. (همان)

۱-۲- عدم هلاکت تمام خوارج

وقتی خوارج کشته شدند به حضرت خبر دادند که تمام آن‌ها به هلاکت رسیده‌اند. حضرت فرمودند: به خدا سوگند اینگونه نیست و همه آن‌ها از بین نرفته‌اند. آن‌ها نطفه‌هایی‌اند که در اصلاح مردان و رحم زنان قرار دارند. هرگاه شاخی از سر آنان برآید، قطع می‌شود تا اینکه آخرین آن‌ها به دزدی روی آورند. (سید رضی، ۱۴۱۴:۹۳) همین طور هم شد: دعوت خوارج رو به اضمحلال گذاشت، یاران آن از بین رفتند سرانجامشان به راهزنی رسیده و متظاهر به فسق شدند تا اینکه امر ایشان به دست ولید بن طریف شبیانی افتاد و رشید بن مهدی - حاکم وقت - کسی به سراغ او فرستاد و سرش را جدا کرد. سپس آن‌ها در ایام متوكل خروج کرده، به راهزنی مشغول شده و راهها را نامن می‌نمودند. (نادر، ۱۳۴۱:۶۲۰)

۱-۳- کلام حضرت در مورد مروان:

مروان حکم در جنگ جمل اسیر شد. او حسین بن علیهم السلام را شفیع قرار داد، و ایشان

نزد پدرشان شفاعت او را کردند. لذا حضرت او را آزاد کرد. سپس از پدر پرسیدند که آیا او با شما بیعت می‌کند؟ حضرت فرمودند: آیا بعد از مرگ عثمان با من بیعت نکرد؟! من به بیعت او نیازی ندارم، دست او دست یهودی است و به نیرنگ و خدمعه عادت دارد، اگر هم بیعت نماید به وقت خواهد شکست، بعد حضرت چند نکته از عالم غیب بیان می‌دارند و می‌فرمایند: «أَمَا إِنَّ لَهُ إِمْرَةٌ كَلَعْقَةُ الْكَلْبِ أَنْفُهُ، وَ هُوَ أَبُو الْأَكْبُشِ الْأَرْبَعَةِ، وَ سَتْلَقْيُ الْأَلْمَةِ مِنْهُ وَ مِنْ وَلَدِهِ يَوْمًا أَحْمَرً» (سید رضی، ۱۴۱۴: ۱۰۲) مروان حکومتی خواهد داشت به اندازه‌ای که سگ بینی‌اش را بلیسد و فرزندان چهارگانه‌ای خواهد داشت که روزگار مردم را سرخ خواهند کرد.

مروان مدتی بعد از یزید به حکومت رسید و آنگونه که امیرالمؤمنین پیشگویی فرموده بودند، به شهادت تاریخ، حکومت او کمتر از ده ماه به پایان رسید. (ابن الطقطقی، ۱۴۱۸: ۱۲۱؛ مسعودی، ۱۴۰۹: ۳، ۸۹؛ طبری، ۱۳۸۷: ۵؛ ابن اثیر، ۱۴۰۹: ۴؛ ۳۶۹؛ ابن اعثم، ۱۴۱۱: ۵؛ ابن عبدالبر، ۱۷۳: ۳) او بعد از آنکه به اوضاع مسلط شد برای عبدالملک و عبدالعزیز به ولایت عهدی بیعت گرفت. (طبری، ۱۳۸۷: ۵، ۶۱۰)

بعد از مروان پسرش عبدالملک به حکومت رسید. (ابن الطقطقی، ۱۴۱۸: ۱۲۳). او نخستین خلیفه بخیل بود و از شدت بخل به او "رشح الحجارة" می‌گفتند. نخستین کسی بود که مردم را از امر به معروف باز داشت و گفت: هر کس مرا به تقوای خدا بخواند گردن او را خواهم زد! (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۴؛ ۵۲۲) او حجاج بن یوسف ثقیفی خون خوار را بر مردم مسلط کرد (ابن الطقطقی، ۱۴۱۸: ۱۲۳؛ بلاذری، ۱۳۹۴: ۷؛ ۲۷۳). حجاج به دستور او کعبه را به منجنيق بست. (همان، ۱۴۲۴) و عده بسیاری را گردن زد. (بلاذری، ۱۳۹۴: ۷، ۲۸۳-۲۷۳) کار عبدالملک به جایی رسید که به یکی از دوستانش گفت: از انجام کار خیر، خوشحال نمی‌شوم و از انجام کار بد ناراحت نمی‌گردم. در پاسخ به او گفت «الآن تکامل فیک موت القلب» (همان، ۱۴۲۳) و ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۴؛ ۵۲۱ بشر بن مروان نیز حاکم کوفه شد. (ابن اثیر، ۱۴۰۹: ۴؛ ۶۸۵؛ ابن عبد البر، ۱۴۱۲: ۴) این حجر، ۱۴۱۵: ۴۶۸؛ زرکلی، ۱۹۸۹: ۳۵، ۲؛ بلاذری، ۱۳۹۴: ۶، ۳۱۸) بشر ملازم شراب بود. (همان، ۱۵۶۱)

۱-۴- پیشگویی به حکومت رسیدن معاویه

حضرت امیرالمؤمنین علیہ السلام در دوران حکومت خود، در ضمن خطبه‌ای حکومت یافتن معاویه را پیشگوی نمودند و فرمودند: به زودی بعد از من مردی گلوگشاد و شکم‌گنده بر شما مسلط می‌شود، او هر چه دستش رسد حریصانه می‌بلعد و به دنبال نایافته می‌گردد. او را بکشید، در حالی که می‌دانم این کار را نخواهید کرد. (سید رضی، ۱۴۱۴: ۹۲)

چند ماه پس از شهادت امیرالمؤمنین علیہ السلام معاویه به حکومت رسید. او مردی شکمباره بود. پیامبر روزی به دنبال معاویه فرستادند، ولی او در حال غذا خوردن بود و پاسخ پیامبر را نداد. حضرت دوباره پیکی به سوی او فرستادند و او اجابت نکرد. بعد از سوینین بار حضرت او را نفرین نمودند و فرمودند «خداؤندا شکم او را سیر نکن» (ابن ابیالحدید، ۴؛ ذهی، ۲۳؛ شیخ حرامی، ۱؛ طبرسی، ۱؛ ۳۶۵؛ مجلسی، ۷۶؛ امین عاملی، ۲؛ ابی الصبا، ۱؛ ۰۲؛ ابی الصبا، ۱؛ ۰۹) پس از آن معاویه فراوان می‌خورد و می‌گفت: «مللت و ما اشبعت»، خسته شدم ولی سیر نشدم (دشتی، ۱۰۹). لذا صفات گلوگشاد و شکم‌گنده در مورد اوست.

۱-۵- پیشگویی امر به لعن ایشان:

حضرت امیر^{علیہ السلام} قبل از دستیابی معاویه به حکومت برخی اقدامات او را پیشگویی نمودند. مثلاً فرمودند: به زودی این شخص شما را به بیزاری و بدگویی به من وا می‌دارد. مرا بدگویی کنید، چرا که این بدگویی مایه علوّ من است و سبب نجات شما هم می‌شود. اما هرگز از من بیزاری نجویید، زیرا من به فطرت توحید، تولد یافته‌ام

و به ایمان و مهاجرت از دیگران سبقت دارم. (سیدرضی، ۱۴۱۲، ۹۲)

همینطور هم شد. امر به لعن امیرالمؤمنین علیه السلام نمود. به دستور او سال‌ها بر منبرها برادر رسول خدا را لعن می‌کردند. و خطبا در هر ده کوره‌ای به آن بزرگوار لعن می‌فرستادند و از ایشان بیزاری می‌جستند و در مورد ایشان و اهل بیشان بدگویی می‌نمودند. (سلیمان بن قیس، ۱۴۰۵، ۲، ۷۸۱) ابن ابی الحدید می‌نویسد: این امر آنقدر ادامه یافت تا گروهی از بنی امية نزد معاویه آمدند و گفتند: تو بدانچه می‌خواستی رسیدی، آیا از لعن این مرد سیر نشده! گفت: آنقدر به لعن او ادامه می‌دهم تا کودکان با آن بزرگ شوند و بزرگان بدان پیر! (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴، ۴، ۵۷)

معاویه، عقیل برادر امیرالمؤمنین علیه السلام را وا داشت که ایشان را لعن کند و او هم به زیرکی از این کار اجتناب کرد و بالای منبر گفت: «أمرني معاویة أن لعن علياً ألا فالعنوه» (مفهوم، بی‌تا، ۱، ۱۹۶) شبیه این داستان برای صعصعه نیز رخ داد. (شققی کوفی، ۲، ۸۸)

وقتی خبر فرمان لعن امیرالمؤمنین به یکی از شهرها رسید، فردی از منبر بالا رفت و این اشعار را سرود:

لعن الله من يسبّ علياً	أيسِبَ المطهرون أصولاً
و بنيه من سوقة و إمام	يأمن الطير و الحمام و لا
والكرام الأخوال و الأعمام	
يأمن آل الرسول عند المقام	

(ابن جوزی، ۱۴۱۲، ۱۰۳، ۷)

۶-۱- پیشگویی روی کار آمدن بنی امية

حضرت علاوه بر اینکه سلطهٔ معاویه را به صورت خاص بیان نموده بودند، نکاتی را هم به صورت کلی دربارهٔ حکومت بنی امية و فتنه‌های زمان ایشان بیان فرمودند. مثلاً در جایی بیان داشتند: ترسناک‌ترین فتنه‌ها در نظر من، فتنه بنی امية بر شما است، فتنه‌ای کور و ظلمانی که سلطه‌اش همه جا را فرا گرفته و بلای آن دامنگیر نیکوکاران است. هر کس آن فتنه‌ها را بشناسد نگرانی و سختی آن دامنگیرش گردد، و

هر کس که فتنه‌ها را نشناسد، حادثه‌ای برای او رخ نخواهد داد. به خدا سوگند بنی امیه بعد از من برای شما زمامداران بدی خواهند بود، آنان چونان شتر سرکشی که دست به زمین کوبد و لگد زند و با دندان گاز گیرد و از دوشیدن شیر امتناع ورزد، با شما چنین برخورداری دارند، و از شما کسی را باقی نگذارند، جز آن کس که برای آنها سودمند باشد یا آزاری بدانها نرساند. بلای فرزندان بنی امیه، بر شما طولانی خواهد ماند چنان که یاری خواستن شما از ایشان چون یاری خواستن بنده از مولای خویش یا تسليم شده از پیشوای خود باشد.

فتنه‌های بنی امیه پیاپی با چهره‌ای رشت و ترس‌آور، و ظلمتی با تاریکی عصر جاهلیّت، بر شما فرود می‌آید. نه نور هدایتی در آن پیدا، و نه پرچم نجاتی در آن روزگاران به چشم می‌خورد. (سید رضی، ۱۳۷: ۴۱۴) (ترجمه دشتی))

همانطور که حضرت پیشگویی فرموده بودند، با انعقاد پیمان صلح بین امام حسن عسکری و معاویه، بنی امیه در سال ۴۱ به حکومت رسیدند (طبری، ۱۲۸۷، ۵: ۱۶۴) و روزگار مردم را تیره و تار کرده و بر گرده مردم سوار شدند. خونریزی‌ها و ظلم بنی امیه از همان زمان معاویه آغاز شد و این ظلم در زمان یزید علنی گشت و توسط بنی مروان و دیگر امویان ادامه یافت و همان شد که مولا پیشگویی فرموده بودند.

۷-۱- پیشگویی سقوط بنی امیه

همانطور که حضرت حکومت بنی امیه را پیشگویی فرمودند، نابودی ایشان را هم اطلاع دادند و در ادامه خطبهٔ قبل بیان می‌دارند: سپس خدا فتنه‌های بنی امیه را نابود کند، و از شما جدا خواهد ساخت مانند جدا شدن پوست از گوشت، که با دست قصّابی انجام پذیرد! خدا با دست افرادی، خواری و ذلت را به فرزندان امیه می‌چشاند که به سختی آنها را کنار می‌زنند، و جام تلخ بلا و ناراحتی و مصیبت را در کامشان می‌ریزند، و جز شمشیر چیزی به آنها نمی‌دهند، و جز لباس ترس بر آنها نپوشانند. در

آن هنگام، قریش دوست دارد آنچه در دنیاست بدهد تا یک بار مرا بنگرد، گرچه لحظه کوتاهی، تا با اصرار چیزی را بپذیرم که امروز پارهای از آن را میخواهم ولی نمیدهند.
(سید رضی، ۱۴۱۴: ۱۳۸)

در جایی دیگر امیر المؤمنین علیه السلام خطاب به بنی امية میفرمایند: به زودی حکومت را در دست غیر خود و در خانه دشمن خود خواهید دید. (سید رضی، ۱۴۱۴: ۱۵۲)

پس از حدود هشتاد و چند سال با کشته شدن مروان بن محمد بن مروان بن حکم طومار ظلم بنی امية چیده شد. (طبری، ۱۳۸۷: ۴۳۷) مروان بن محمد هنگام فرار، به شهر موصل رسید، اما اهل موصل او را به شهر راه ندادند و او را سبّ و شتم گفتند. به او گفتند خدا را سپاس که سلطنت شما را زایل کرد و دولت شما را از بین برد. (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۴۲۴)

خبر غیبی نقل شده از امیر المؤمنین علیه السلام بسیار است، مانند اخبار مربوط به شهادت امام حسین علیه السلام، اخبار اسارت حضرت زینب علیها السلام، اخبار شهادت میثم تمار و... ولی در اینجا به ذکر روایات منقول در نهج البلاغه بسته مینماییم.

۲- علم غیب پیامبر اکرم ﷺ:

براساس آیات قرآن کریم و روایات واصله از حضرات معصومین علیهم السلام پیامبر اکرم ﷺ عالم به غیب بوده‌اند. و بدان جهت که امیر المؤمنین علیه السلام جانشین ایشان‌اند و در همه شئون جز نبوت، وارث پیامبر میباشند، دارای علم غیب نیز هستند. این همان مطلبی است که خود ایشان در نهج البلاغه بدان اشاره نموده و بیان داشته‌اند که وارث علوم پیامبر هستند.

۱- ادله علم غیب در قرآن

در قرآن کریم چند آیه به علم غیب اشاره دارند، از جمله:
یک. «وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلَعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ

رُسُلِهِ وَ إِنْ تُؤْمِنُوا وَ تَتَقَوَّلُ فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ» (آل عمران: ۱۷۹)

در این آیه شریفه علم غیب از همه نفی شده است به جز آنکه خدای تعالی آن را برگزیده باشد. از آنجا که پیامبر اکرم برگزیده همه خلائق میباشند قطعاً شامل این آیه نیز هستند. لذا ایشان عالم به غیب میباشند. و اگر فاء را در **فَأَمِنُوا** برای سببیت بدانیم، قرآن کریم میفرماید: به همین دلیل که خدا و رسولان برگزیده اش، از غیب مطلع هستند، از ایشان پیروی نمایند.

دو. **عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ**» (الجن: ۲۷) از آنجا که مسلمان پیامبر اکرم صلوات الله عليه وآله وسلام برگزیده خداوند میباشند عالم به غیب هستند. سه. **إِنَّا نَحْنُ نُحْيِ الْمَوْتَىٰ وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَا فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ**» (یس: ۱۲) مسلمان پیامبر اکرم صلوات الله عليه وآله وسلام مصدق امام مبین میباشند. لذا وقتی خداوند همه چیز را در ایشان جمع نموده به طریق اولی علم غیب ایشان نیز اثبات میشود.

بر اساس روایات، میتوان علم غیب امیر المؤمنین صلوات الله عليه وآله وسلام را مستقیماً با همین آیه ثابت کرد. همانند آنچه پیامبر اکرم صلوات الله عليه وآله وسلام در روز غدیر فرمودند: **مَا مِنْ عِلْمٍ إِلَّا عَلِمْتُهُ عَلَيْهِ وَ هُوَ الْإِمَامُ الْمُبِينُ**» (طبری، ۱۴۰۳، ۱، ۵۶۹؛ بحرانی، ۱۴۱۶، ۴، ۵۶۹؛ صدقوق، ۹۵ و ...).

۲-۲- ادلة علم غیب در روایات:

۱-۲- ۱. روایات نیز که ثقل اصغر و مفسر قرآن اند، استدلال بیان شده را تأیید مینمایند. روزی حمران از حضرت باقر صلوات الله عليه وآله وسلام پرسید: آیا این آیه را دیده اید که میفرماید «**عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا؟**»؟ حضرت فرمودند که ادامه آیه را هم تلاوت کن. و فرمودند: **إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ** و به خدا قسم محمد از آن کسانی بود که خدا او را برگزید. (کلبی، ۱۴۰۷، ۱، ۲۵۶)

۱-۲- ۲. حضرت رضا صلوات الله عليه وآله وسلام شبیه به همین کلام را خطاب به عمرو بن هذاب فرمودند: آیا این آیه را نشنیده ای که میفرماید: **عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى**

مِنْ رَسُولٍ» (الجن: ٢٧) رسول خدا در نزد پروردگار برگزیده بوده و ما نیز وارثان آن رسولی هستیم که خداوند او را بر آنچه می خواست از غیبیش آگاه کرد. (قطب الدین الرواندی، ۱، ۱۴۰۹)

۳۴۳ این بدان معناست که اهل بیت علی‌الله‌آل‌هم بدان سبب که وارث پیامبراند، علم غیب ایشان را به ارث برده‌اند.

۳-۲-۲. امیر المؤمنین علیہ السلام می فرمائیں: خداوند امنابی دارد کہ آن‌ها را بے خلق معرفی فرموده و اطاعت آن‌ها را مانند اطاعت خود واجب ساخته است... آنان کسانی اند که خداوند به روح القدس تأییدشان کرده و اقتدار آن‌ها را بر علم غیب اعلام فرموده و آنان را بے خلق خود شناساندہ است. در کلام خود فرموده است: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ» (الجن: ۲۷). فردی پرسید: ایشان کیانند؟ فرمودند: ایشان پیامبر اکرم و کسانی اند که در جایگاه او قرار دارند. آن‌ها که خداوند اطاعت‌شان را بے همراه اطاعت خود و پیامبر قرار داده است... و نیز فرموده «وَلَوْ رَدُوا إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَئِكَ الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعِلمَهُ الَّذِينَ يَسْتَبِطُونَهُ مِنْهُمْ» (النساء: ۸۳) (طبری، ۱۴۰۳، ۱: ۲۵۲).

۴-۲-۲. امام صادق علیه السلام در ذیل حدیثی طولانی در مورد «إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ» می فرمایند: «يَعْنِي عَلَيَ الْمُرْتَضَى مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ هُوَ مِنْهُ» (فرات بن ابراهیم، ۱۴۱۰، ۵۱۱)

۴-۲-۳. حضرت امیر علیه السلام در مورد خود می فرمایند: مراد از مرتضی در این آیه من هستم. (طبری، ۱۴۲۷، ۸۸)

خبر از این دست بسیار است، مانند روایاتی که کلینی در کافی، ابن شهر آشوب در مناقب و الاربی در کشف الغمہ فی معرفه الائمه آورده‌اند و ما برای اختصار از آن‌ها چشم می‌پوشیم.

۶-۲. حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه‌ای پیامبر اکرم را خزانه‌دار علم الهی بر می‌شمارند. (سیدرسی، ۱۴۱۴: ۱۰۱) طبعاً علم غیب جزء کوچکی از علوم خداوند است که آن را به رسول‌شی اعطای نموده است.

این آیات و روایات، علم غیب را برای پیامبر اکرم ﷺ اثبات می‌نمایند. امیرالمؤمنین علیه السلام مکرراً می‌فرمودند که هر آنچه پیامبر اکرم بدان علم داشتند، من نیز به آن آگاه هستم. به همین دلیل امیرالمؤمنین علیه السلام هم عالم به غیب هستند.

مثلاً حضرت در نهج البلاغه می‌فرمایند: به خدا قسم من بیان می‌کنم هر آنچه پیامبر بیان می‌کرد. و می‌گوییم آنچه که تا کنون هیچ گوشی نشنیده و هیچ چشمی ندیده و به هیچ قلبی خطور ننموده است. و من آن را امروز برای شما می‌آورم. (سید رضی، ۱۴۱۴: ۱۲۲) از این کلام و روایاتی شبیه به آن بر می‌آید که امیرالمؤمنین علیه السلام میراث دار علم پیامبر است. همانطور که متواتراً از خود پیامبر نقل شده «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلَيْيِ بَأْبُهَا» (حاکم نیشابوری، بی تا، ۳، ۱۲۶؛ هشتمی، ۱۴۰۸، ۹، ۱۱۴؛ طبرانی، بی تا، ۱۱، ۵۵؛ ابن عبد البر، ۱۴۱۲، ۳، ۱۱۰۲؛ سیوطی، ۱، ۱۴۰۱، ۴۱۵؛ متفق‌هندی، ۱۴۰۹، ۱۳۴۸؛ صدوق، ۱۳۸۹، ۳۰۷). علم غیب جزئی از علوم پیامبر است که امیرمؤمنان میراث‌دار آن است.

۳- علم غیب امیرالمؤمنین علیه السلام:

۱-۳- ندای سلوانی را فقط مولای متقيان سردادند و فرياد بر می‌آورندند که علم در سينه من مالامال است و از من سوال کنيد تا شما را پاسخ گويم. در يكى از همین موارد، حضرت می‌فرمایند: اي مردم! قبل از آنکه مرا از دست بدھيد، بپرسيد که من راههای آسمان را بهتر از راههای زمین می‌دانم، پيش از آنکه فته، چون شتری بی‌صاحب گام بردارد، و مهار خود را پایمال کند و مردم را بيازارد و صاحبان عقل و خرد را حيران نماید. (سید رضی، ۱۴۱۴: ۲۸۰)

از این کلام حضرت بر می‌آید که درباره هر چيزی از اين زمان تا روز قیامت، از من بپرسيد، به شما در مورد آن خبر خواهم داد. (اوچاقی، ۱۳۸۸: ۵۶)

۲-۳- در خطبه دیگر فرموده‌اند: سوگند به خدا اگر بخواهم خبر دهم هر مردی از شما را که از کجا آمده و به کجا می‌رود و جمیع احوال او را بیان کنم می‌توانم، ولی

می ترسم درباره من به رسول خدا ﷺ کافر شوید. آگاه باشید! من به خواص اصحاب خود که کفر و غلو در او راه نخواهد یافت، این اخبار را خواهم رساند، و سوگند به خدا که پیغمبر اکرم را به حق و راستی فرستاده و او را بر خلافت برگزیده، نمی‌گوییم مگر به راستی و رهایی آنکه نجات می‌یابد و عاقبت امر خلافت را به من خبر داده است، و چیزی باقی نگذاشته که بر سرم بگذرد مگر آنکه آن را در دو گوشم فرو برد و به من رسانیده. (فیض الاسلام، ۱۴۲۱: ۵۶۵)

حضرت در این خطبه تصریح می‌نمایند که علم غیب داشته و بر امور واقعی هستند.

۳- مطلب دیگری که علم غیب امیر المؤمنین علیه السلام را اثبات می‌کند، آگاهی ایشان به علوم قرآن است. به ادعای خود قرآن کریم، علم همه چیز در قرآن بیان شده است (انعام: ۵۹) حضرت عالم بدان علوم اند، لذا عالم به غیب نیز می‌باشد. حضرتش در این باره می‌فرمایند: قرآن را به نقطه در آورید ولی او سخن نمی‌گوید. ولی من به شما از آن خبر می‌دهم. آگاه باشید که در آن، علم آنچه آمده و خواهد آمد، دوای بیماری‌تان و نظم آنچه بین شماست در آن وجود دارد. (سیدرضی، ۱۴۱۴: ۲۲۳)

طبق این کلام حضرت تمام علوم در قرآن کریم وجود دارد و حضرت نیز به تمام آن آگاه است، لذا عالم بر غیب می‌باشد.

۴- در روایتی دیگر، حضرت علت بیان نکردن علوم خود را توضیح داده، می‌فرمایند: در سینه من دانش فراوان است، اگر برای آن یاد گیرندگانی می‌یافتم آن را بیان می‌نمودم، آری یافتم کسی را که خوب می‌فهمید و لکن به او اطمینان نداشت؛ زیرا با دین، دنیا را پس انداز می‌کرد، به وسیله نعمتهای الهی بر مردم فخر می‌فروخت و به حجت علم بر اولیاء پروردگار بزرگی می‌نمود. (سیدرضی، ۱۴۱۴، ۴۹۵)

نتیجه‌گیری

بر خلاف آنکه عده‌ای پنداشته‌اند که امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه به علم غیب خود



اشاره ننموده‌اند، ایشان به چند طریق به‌این نکته پرداخته‌اند.
 اول. آنکه در نهج البلاغه پیشگویی‌هایی وجود دارد که تاریخ، شاهد وقوع آن‌هاست.
 دوم. مواردی که امیرالمؤمنین علیه السلام خود بطور مستقیم ادعای آگاهی از غیب را ننموده‌اند.
 سوم. همین ادعا به صورت غیرمستقیم، بدان معنی که گاهی بیان فرموده‌اند که علم
 به غیب دارند و گاهی خود را دارای علوم پیامبر اکرم می‌دانند. و چون بر اساس آیات و
 روایات، پیامبر اکرم دارای علم غیب‌اند، وصی ایشان نیز دارای علم غیب می‌باشند.

منابع

قرآن کریم

۱. ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله، ۱۴۰۴، **شرح نهج البلاغة**، قم، مکتبة آیة الله المرعشی التجفی.
۲. ابن اثیر، ۱۳۸۵، **الکامل**، بیروت، دار صادر - دار بیروت.
۳. ابن اثیر، ۱۴۰۹، **أسد الغابة**، بیروت، دار الفکر.
۴. ابن اعثم، ۱۴۱۱، **الفتوح**، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالأضواء.
۵. ابن الطقطقی، ۱۴۱۸ (ط الأولى)، **الغیری**، تحقیق عبد القادر محمد مایو، بیروت، دار القلم العربی.
۶. ابن جوزی، ۱۴۱۲، **المتنظم**، بیروت، دار الكتب العلمیة.
۷. ابن حجر، ۱۴۱۵، **الإصابة**، بیروت، دارالكتب العلمیة.
۸. ابن خلدون، ۱۴۰۸ (ط الثانية)، **تاریخ ابن خلدون**، تحقیق خلیل شحادة، بیروت، دار الفکر.
۹. ابن صباغ مالکی، ۱۴۲۲، **الفصول المهمة في معرفة الأئمة** علیه السلام، قم، دارالحدیث.
۱۰. ابن عبد البر، ۱۴۱۲، **الاستیعاب**، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت، دار الجیل.
۱۱. ابن عمار حنلی، ۱۴۰۶، دمشق - بیروت، دار ابن کثیر.
۱۲. ابن قتبیہ دینوری، ۱۴۱۰، **الإمامۃ و السیاسة**، بیروت، دارالأضواء.
۱۳. ابن کثیر، ۱۴۰۷، **البدایة و الہایة**، بیروت، دار الفکر.
۱۴. امین عاملی، محسن، ۱۴۰۳، **أعيان الشیعیة**، بیروت، دار التعارف.
۱۵. اوچاقی، ناصرالدین، ۱۳۸۸، **علم امام علیه السلام از دیدگاه کلام امامیه**، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۱۶. بحرانی، السیدهاشم بن سلیمان، ۱۴۱۶، **البرهان فی تفسیر القرآن**، قم، مؤسسه البعلة.
۱۷. بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، ۱۳۹۴، **أنساب الأشراف**، تحقیق محمد باقر المحمودی، بیروت، مؤسسه الأعلمی للطبعات.
۱۸. بلعمی، ۱۳۷۸، **تاریخنامه طبری**، تهران، بی‌نا.
۱۹. ثقفی کوفی، **الغارات**، ۱۳۵۳، تهران، انجمن آثار ملی.

٢٠. حاکم نیشابوری، بی تا، المستدرک علی الصحیحین، بی جا، بی تا، تحقیق یوسف عبد الرحمن المرعشلی.
٢١. خلیفة بن خیاط، ١٤١٥، تاریخ خلیفة، بیروت، دار الكتب العلمیة.
٢٢. دشتی، محمد، ١٤٢١، شرح نهج البلاغه، قم، بی تا.
٢٣. ذہبی، ١٤١٣، تاریخ الاسلام، بیروت، دار الكتب العربي.
٢٤. زرکلی، ١٩٨٩، الأعلام، بیروت، دار العلم للملائیین.
٢٥. سلیم بن قیس هلالی، ١٤٠٥، کتاب سلیم بن قیس هلالی، قم، الهدای.
٢٦. سید رضی، محمد بن حسین، ١٤١٤، نهج البلاغه، شرح صحیح صالح، قم، المهرة.
٢٧. سیوطی، جلال الدین، ١٤٠١، الجامع الصغیر، بیروت، دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع.
٢٨. شیخ حر عاملی، محمد، ١٤٢٥، إثبات الهداء بالنصوص والمعجزات، بیروت، اعلمنی.
٢٩. صدوق، محمد بن علی، ١٣٩٨، التوحید، قم، جماعتہ المدرسین.
٣٠. _____، ١٤٠٣، معانی الاخبار، قم، مؤسسه الشریف لجامعة المدرسین بقم.
٣١. طبرانی، بی تا، المعجم الكبير، بیروت، دار إحياء التراث العربي.
٣٢. طبرسی، احمد بن علی، ١٤٠٣، الاحتجاج على أهل اللجاج، مشهد، مرتضی.
٣٣. طبری، محمد بن جریر بن رستم، ١٤٢٧، نوادر المعجزات فی مناقب الأنئمة الھدأة علیہما السلام، قم، دلیل ما.
٣٤. طبری، ١٢٨٧، تاریخ الطبری، تحقیق محمد أبو النضل ابراهیم ، بیروت، دار التراث.
٣٥. فرات بن ابراهیم، الكوفی، ١٤١٠، تفسیر فرات کوفی، تهران، مؤسسه الطبع والنشر فی وزارة الارشاد الإسلامی.
٣٦. فیض الاسلام، علی نقی، ١٤٢١، ترجمہ و شرح نهج البلاغه، تهران، مؤسسة طباعة ونشر تأییفات فیض الإسلام.
٣٧. قطب الدین الرواندی، سعید بن هبة الله، ١٤٠٩، الخرائق والجرائح، قم، مؤسسه الإمام المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف.
٣٨. کلینی، محمد بن یعقوب، ١٤٠٧، الكافی، تهران، دار الكتب الاسلامیة.
٣٩. متنقی هندی، ١٤٠٩، کنز العمال، بیروت، مؤسسه الرسالۃ.
٤٠. مجلسی، محمد باقر، ١٣٩٣، بحار الأنوار الجامعة للدرر أخبار الأنئمة الأطهار، تهران، اسلامیة.
٤١. مجلسی، محمد باقر، ١٤٠٤، مرآة المقول فی شرح أخبار آل الرسول، تهران، دار الكتب الإسلامية.
٤٢. مسعودی، ١٤٠٩، مروج الذهب، تحقیق اسعد داغر، قم، دار المهرة.
٤٣. مسکویه، ١٣٧٩، تجارب الأم، تحقیق ابو القاسم امامی، تهران، سروش.
٤٤. مظفر، محمد رضا، بی تا، اصول فقه، قم، اسماعیلیان.
٤٥. نادم، حسن، ١٣٤١، علم امام (مجموعه مقالات)، قم، انتشارات دانشگاه ادیان و مذاہب.
٤٦. نمازی شاهرودی، علی، ١٣٨٧، علم غیب، تهران، سعدی.
٤٧. هیشمی، ١٤٠٨، مجمع الزواید، بیروت، دار الكتب العلمیة.
٤٨. یعقوبی، بی تا، تاریخ یعقوبی، بیروت ، دار صادر.